

## نکاتی چند در ارتباط با مبارزات جاری سراسری مردم ایران

من مقاله " نه قاطع به نمایش "انتخاباتی" رژیم و چشم انداز آینده" نوشته رفیق یدی شیشوایی منتشره در نشریه کار کمونیستی شماره 193 را خواندم و در ارتباط با بخشی از مطالب آن نکاتی بخاطر رسیدن که در ذیل آنها را تنظیم کرده و نوشته ام. این نکات در واقع چندان چیز تازه ای دربر ندارند و توضیحی هستند بر یک نوشته سابق من با عنوان " مختصری درباره وضعیت اقتصادی و سیاسی مردم ایران پس از حکومت اسلامی" و تا اندازه ای هم بطور ضمنی نقدی محسوب میشوند بر مطالب مزبور از آن مقاله و بعلاوه سعی داشته ام تا در این نوشته مسئله کلی مربوطه را برای خودم- و در نتیجه شاید برای خواننده- بیشتر روشن نمایم :

برای اینکه گشایش اساسی در راه رشد آگاهی طبقاتی راستین و تشکل سیاسی واقعی توده های کارگر و تشکل صنفی واقعاً مستقل سراسری این طبقه در ایران کنونی و در نتیجه پیشرفت مبارزاتشان بطور صحیح و واقعی علیه حاکمیت سرمایه در جوانب مختلف آن بوجود آید، شرط اساسی نخست (و البته نه تنها شرط اساسی) آن اینست که ارتجاع حاکم یعنی رژیم جمهوری اسلامی از میان برداشته شود و آنگاه یک محیط سیاسی و اجتماعی بالنسبه آزاد و دموکراتیک (یعنی چنانکه پایین تر خواهیم دید حاکمیت حداکثر دموکراسی بورژوایی ممکن) در کلیت جامعه بوجود آید. این نخستین شرط روند رشد و پیشرفت صحیح و راستین مبارزه طبقاتی پرولتاریا در ایران کنونی است. قبل از هر چیز باید دید که ما (لااقل بعنوان کارگر و کارگر فعال و پیشرو و "کمونیست") آن را قبول داریم یا نداریم، آن را صحیح یا غلط میدانیم. وانگهی نخستین شرط اساسی تحقق لاقلاً بیشتر مطالبات و خواسته های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی فعلی مطرح در مبارزات جاری مردم نیز بهمینگونه عبارت از همان شرط اساسی نخست مزبور میباشد و بدون تحقق این شرط همین مطالبات و خواسته ها هم نمیتواند در چارچوب حاکمیت و سلطه رژیم لاقلاً این کنونی جمهوری اسلامی متحقق گردد. (گذشته از اینکه خواسته های مردم ایران کنونی را مطلقاً نمیتوان به مطالبات و خواسته های مزبور محدود نمود). پس باز باید دید که ما آن تر بدیهی مشخص فوق الذکر را قبول داریم و صحیح میدانیم یا خیر. بعلاوه باید توجه داشت که اکنون حدود 42 سال از عمر واقعاً منحوس و نکبتبار مملو از ستمگری این رژیم میگذرد و دیگر کاسه صبر همه ما و لاقلاً اکثریت بالای مردم (بمفهوم کل شهروندان باصطلاح ایرانی مقیم داخل یا خارج از کشور) برای رفتن این رژیم و گشوده شدن روزنه ای جهت بهبودی واقعی و بالنسبه اساسی در شرایط و وضع زندگی امان واقعاً لبریز شده و یا نزدیک به لبریز شدن است.

پس دور از انتظار و نابجا نیست که توقع داشته باشیم و بخواهیم که همین مبارزات (اعتصابات و تظاهرات و غیره) جاری مردم مرحله ای یعنی مرحله ای ابتدایی از مسیری را تشکیل دهد که بلاواسطه در آخر منتهی به از میان رفتن رژیم و روی کار آمدن رژیمی تا حداکثر امکان پذیر دموکراتیک و سکولار و با یک جهتگیری اساسی اقتصادی و اجتماعی بنفع گارگران و سایر زحمتکشان جامعه باشد. دگرگونی ای که، با توجه به سطح آگاهی موجود طبقه کارگر و چگونگی توازن بین نیروهای طبقاتی-سیاسی و وضعیت عمومی فکری و سیاسی در سطح کلیت جامعه، در صورت فراهم شدن شرایط معینی شامل فراهم شدن یک رهبری واحد (بر مبارزات سراسری مردم) مبتنی بر اتحاد حداقل معینی بین حداکثر تعداد ممکن از این نیروهای مختلف تحقق آن امکان پذیر است. ممکن است اعتراضات مذکور در ذیل به آنچه تا اینجا بیان گردید مطرح شود که من کوشش میکنم به آنها پاسخ گویم:

-- فی المثل در شرایط خفقان آمیز روسیه تزاری هم بلشویکها توانستند در میان توده های کارگر فعالیت آگاهگرانه و سیاسی انجام دهند بطوریکه حمایت بخش های وسیعی یا اکثریت آنان را با خودشان در انقلابهای 1905 و 1917 روسیه بدست آوردند و بگونه ایکه بلشویکها و کارگران پشتیبان آنها مثلاً در سال 1917 بدون اتحاد با بخش های فوقانی آن جامعه قادر با انجام انقلاب باصطلاح "سوسیالیستی" باصطلاح پیروزمند اکتبر 1917 گردیدند. در پاسخ به چنین اعتراض بطور بسیار اختصار: اولاً کنترل استبدادی حکومت اسلامی بر بخش های کوناگون بزرگ و کوچک جامعه ایران بسیار بیشتر و شدید تر از کنترل دیکتاتور مآبانه رژیم تزاری روسیه بر جامعه روسیه آنزمان تابحال بوده و هنوز هم تا حد زیادی میباشد. دوماً "کمونیست" های روسیه در آنزمان- برخلاف پیوند توده ای کارگری بسیار

اندک کنونی عموم گروه‌های "کمونیستی" در ایران و آنهم هنوز پس از 40 یا 50 سال که از عمرشان میگذرد- رویهمرفته پیوند فکری و تشکیلاتی بسیارزایدی با توده های کارگر در آن جامعه داشتند درحالیکه در نتیجه تخریب اعتبار و حیثیت کمونیسم نزد توده های کارگر و زحمتکش رویهمرفته بواسطه و در نتیجه آن خط مشی های بلحاظ کمونیستی (از نظر کمونیسم راستین-یعنی جهان بینی حقیقتاً طبقاتی کارگری و علمی- و جوهر و ماهیت آن در سطح تکاملش در همان زمان) ناصحیح یا کاملاً ضدکمونیستی لنین و همفکرانش و بیشتر از همه استالین (یعنی در مقایسه با لنین و مائوتسه دون و سایر افراد معین زیربط) و همفکرانش که سرانجام منجر و منتهی به ایجاد آن سرمایه داری دولتی استبدادی و بیشتر یا کمتر همراه با آنچنان ستمگری ها و دیکتاتوری ها و جنایت ها در اتحاد جماهیر شوروی و سپس در برخی دیگر از کشور ها گردید (بدون اینکه بخواهم استقلال و خصوصیت خاص جریانهای باصطلاح "کمونیستی" و طبقه کارگر و مردم در این کشورها را منکرشوم) از یکسو و توسعه و تکامل بعدی بورژوازی و ابزارهایش در تحمیق و انقیاد فکری و ایدئولوژیک کارگران و زحمتکشان و نیز ابزارهایش در مهار و سرکوب مبارزات آنان در سطح جهانی از سوی دیگر- "کمونیست" ها از جمله دیگر آن پیوند و مقبولیت توده ای خود را رویهمرفته از دست داده اند و هنوز تا تکامل بعدی ثوری و جهان بینی حقیقتاً کمونیستی و جایگزین شدن کافی آن در اذهان کارگران و زحمتکشان راه در مقیاس تاریخی درازی در پیش است. گذشته از اینکه جمعیت طبقه کارگر نیز بسیار بیشتر گسترش یافته و لذا فعالیت ترویجی و تبلیغی و سازماندهی بسیار بیشتری را از "کمونیست" ها که دیگر باید کمونیستهای راستین باشند طلب میکند. وانگهی، طبق نظریه من- که مبتنی بر بررسی پاره ای از تجربیات مزبور مربوط به دگرگونیهای باصطلاح "سوسیالیستی" و باصطلاح "ساختمان سوسیالیسم" و غیره در گذشته ها است- اولاً پرولتاریا برای گذار به سوسیالیسم بمعنای راستین وسیعاً و عمیقاً نیازمند داشتن آگاهی حقیقتاً کمونیستی و بقدرکافی تکامل یافته بسیار زیادی هست و بمراتب بیشتر از آنچه پرولتاریای روسیه در آنزمان کسب کرده بود؛ و ثانیاً سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی جامعه بطور اعم برای تحقق بخشیدن به (این) سوسیالیسم بایستی بمراتب بیشتر و بالاتر از سطح فعلی جامعه ایران و بطریق اولی از سطح آزمانی روسیه و سایر کشورهای اتحاد جماهیر شوروی باشد، گذشته از اقتصاد ویران و با راندمان بسیار پایین بجامانده از دوران حکومت اسلامی که مشکلات و نارسائی ها و کمبودهای بسیاری را برای حکومت جدید پس از آن و مردم ایجاد میکند؛ نمیتوان تنها به مشکلات مربوط به چگونگی سرنگون نمودن حکومت اسلامی فکر و برخورد کرد و مشکلات و کمبودهای اقتصادی واجتماعی پس از آن را بطور اساسی در نظر نگرفت.

-- بر همه ما واقعاً معلوم است که همه اقشار بورژوازی و گروههای فوقانی اقشار اجتماعی میانی خواهان از میان رفتن حکومت اسلامی یا لاقل ولایت فقیه و تغییر قانون اساسی اسلامی بنیاداً برضد خواسته ها و اهداف اساسی و انقلابی خاص طبقه کارگر هستند و بدیل های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی خودشان بخودی خود اساساً در تضاد با این خواسته ها و اهداف میباشد (معذک بنابر نظریه من اقشار مذهبی و غیرمذهبی غیرفاتیست یا (بطورنسبی) غیراستبدادگرا یا غیراستبدادخواه بورژوازی باصطلاح بومی در ایران بعنوان بورژوازی تکامل دهنده معین اقتصاد هنوز ارتجاعی نشده اند یعنی تازمانیکه تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی در این کشور به سطحی نرسیده که این جامعه واقعاً مستعد و آماده گذار به سوسیالیسم شده باشد اقشار مزبور محافظه کار و ارتجاعی محسوب نمیشوند). اما مسئله یا نکته اساسی در این ارتباط در این است که اولاً آنها کاملاً یا تا حد زیادی موافق از میان رفتن حکومت اسلامی هستند و ثانیاً زمینه فکری توده های کارگر و زحمتکش توسط برنامه های عموماً بطور اساسی بورژوایی کانالهای تلویزیونی مستقر در خارج از کشور و تبلیغات مختلف عمدتاً بورژوایی و خرده بورژوایی و غیره اپوزیسیون داخل کشور جمهوری اسلامی آنگونه ساخته شده است که آنان -علیرغم جایگاه عینی اجتماعی اشان- بسیار بیشتر مستعد قبول و جذب خواسته های سیاسی و اجتماعی مطرح شونده توسط جریانها و شخصیت های سیاسی نماینده اقشار و گروههای اجتماعی فوق الذکر بوده و خواهند بود تا برنامه های اجتماعی و سیاسی گروههای "کمونیستی" که اعتبار و مقبولیت چندانی نزد آنان ندارند و- بنابر تخمین من- لاقل تا آینده هایی نسبتاً دور چنین اعتبار و مقبولیتی را بقدر کافی و موردنیاز نخواهند داشت؛ و تمایلات معین جریانها و شخصیت های بورژوایی مزبور به کسب رضایتمندی و توافق آنان با خودشان-که حاصل تجربیات 40 ساله آنها از حاکمیت اسلامی در ایران از یکسو و مشاهده سیستم بیمه های اجتماعی همگانی و دموکراسی بورژوایی و... درکشورهای غربی که مقیم اشان بوده اند از سوی دیگر است- به جلب و حفظ پشتیبانی آنان از خودشان کمک میکند.

و ثالثاً چنانچه اگر حکومت اسلامی توسط مردم سرنگون شود امکان و احتمال دخالت منجمله مسلحانه سازمانهای ارتجاعی اسلامی حامی آن در لبنان و عراق و افغانستان و شاید یمن و حکومتهای روسیه و سوریه در ایران در جریان انقلاب بنفع حکومت اسلامی و سپس علیه حکومت جدید و مردم ایران نیز وجود دارد که بنظر من تنها در صورت وجود حد اقل اتحاد ممکن بین طبقات و اقشار و گروههای مختلف جامعه (حتی الامکان تنها غیر از طرفداران باقیمانده بخش اصلی رژیم سابق) و حکومت مبتنی بر آن اتحاد میتوان چنین دخالتهایی را خنثی نموده و یا اثرات آنها را به حداقل ممکن رسانید. در شرایط مشخص جامعه ایران در دوران کنونی فقط نیروی حاصل از اتحاد حتی المقدور هرچه بیشتر از مجموع نیروهای اجتماعی و سیاسی میتواند با عملکردهای این دخالتها مقابله کند و تأثیرات آنها را خنثی و رفع نماید. واضح است که مشکل اصلی در این زمینه اینست که چگونه و براساس چه پلاتفرم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی (درعین رادیکال بودن نسبی و انعکاس بیشترین مطالبات و خواسته های ممکن طبقه کارگر و لایه های تحتانی اقشار میانی تا حد زیادی نیز انعطاف پذیر) میتوان تا حداکثر امکان پذیر گروههای اجتماعی و سیاسی مختلف را با هم متحد کرد. این هدفی است که بنظر من قبل از همه بایستی از سوی گروههایی که خود را کمونیست میدانند و کارگران فعال و پیشرو و یا نسبتاً آگاه باید همراه با توده طرفدارشان ضمن متحد شدن باهم و تشکیل صف مستقل پرولتاریا آن را پیگیری و دقیقاً تعیین و عملی کنند. (کسانی هم که خود را کمونیست میدانند و کسان دیگری آنها را بعنوان "سکتاریست" یا "خود محورین" یا "ذهنی گرا" و غیره می شناسند و یا نام می برند نیز بدیهی است که در زمره "کمونیست" ها قرار میگیرند؛ مقصود من از "کمونیست" ها در این نوشته و نوشته های مرتبط با آن در مورد ایران عبارتست از همه کسانی که خود را کمونیست میدانند و در عین حال بطور قاطع خواهان سرنگونی کلیت رژیم جمهوری اسلامی و برپایی یک نظام اجتماعی "نسبتاً مردمی" هستند و بنابراین فقط شامل حزب توده و اکثریت و نظائر آنها-چنانچه خود را کمونیست بدانند- نمیشود). و در رابطه با ضرورت این اتحاد نسبتاً عمومی بایستی به این نکته اساسی نیز خوب توجه نمود که در هر حال پس از سرنگونی یا فروپاشی رژیم اسلامی نظام سیاسی و اجتماعی جایگزین آن رژیم در سطح کلیت جامعه بایستی سرانجام بر اساس رجوع مستقیم به آراء مردم تعیین گردد.

نتیجه گیری :

مبارزات جاری مردم برای اینکه به جریان تداوم و توسعه یابنده سرانجام سرنگون کننده حکومت اسلامی و انجام دگرگونی یا انقلاب اجتماعی "دموکراتیک" واقعی تبدیل شود، قبل از همه لازم است که واقعاً یک رهبری واحد داشته باشد که نزد اکثریت مردم نفوذ و اعتبار و مقبولیت واقعی داشته و آنان در عین حال از آن بطور واقعی پیروی نمایند. یکی از خصوصیات این رهبری اینست که متکی بر حداقل اتحاد عمومی معین ممکن (گذشته از اتحادهای امکان پذیر خاص که مهمترین و ضروری ترین آنها که مورد نظر من است تشکیل صف مستقل پرولتاریاست که فوقاً به آن اشاره شد) بین همه آنان و پیشروانشان باشد البته بگونه ایکه خواسته های اساسی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی طبقه کارگر و لایه های تحتانی اقشار میانی تا حداکثر امکان پذیر در پلاتفرم این اتحاد واقعاً ملحوظ شده باشد. و چنین رهبری ای، بنظر من، بر اساس تشکیل شوراهای سازماندهی مبارزات مردم در سطح هر شهر (وامکاناً در سطح هر گروه از افراد با شغل یکسان) متشکل از افراد سازماندهنده با هر ایدئولوژی خاصی که داشته باشند و تشکیل شورای مرکزی در سطح کشور متشکل از نمایندگان معینی از شوراهای شهرها (و گروه های شغلی مزبور) بعنوان رهبری عمومی مبارزات در سطح کل جامعه بوجود میاید و همگی البته بصورت زیر زمینی و مخفی بایستی فعالیت کنند و شورای مرکزی بعنوان رهبری عمومی باید بطریق کاملاً دموکراتیک از سوی شوراهای شهرها انتخاب شده و به همین طریق سازماندهی داخلی ضروری خود را معین نماید. چنین شکل از رهبری، چنانچه اگر خیزش انقلابی جاری مردم ایران هم نتواند بطور کافی تداوم و توسعه و پیشروی نماید و به هدف مطلوب برسد و سرکوب شده و فروکش کند، بهر حال در مورد خیزشهای بعدی آتی لااقل تا زمانی نه چندان دور صدق مینماید.

در این ارتباط مسئله در اینجاست که این ایده بایستی قبل از همه مورد قبول توده های وسیع طبقه کارگر و لایه های اجتماعی مزبور و نیز پیشروان انقلابی آنان یعنی بخصوص "کمونیست" ها قرار گیرد و بعنوان راه حل مشخص صحیح منطبق با شرایط مشخص کنونی و تحت حاکمیت جمهوری اسلامی در اذهان آنان بقدر کافی جایگیر شود. و بهر حال اگر به هر دلالتی چنین نشود و این راهبرد در آینده ها نیز متحقق نگردد، بنظر من، جنبش مردم برای از میان برداشتن حکومت اسلامی و انجام انقلاب اجتماعی "دموکراتیک" مورد نیاز کنونی یا، خیلی بدبینانه نسبت به مدت زمان بقاء رژیم اسلامی، برای دگرگونی های اجتماعی انقلابی مقدماتی امکان پذیر آتی مورد نیازشان جهت

گذار به سوسیالیسم- در مقیاس تاریخی دوران حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی- به نحوی سرانجام ناکام خواهد ماند و پیروزمندانه به سرانجام مقصود نخواهد رسید. به این نکته هم باید توجه داشت که فروپاشی خودبخودی حکومت اسلامی- چنانچه اگر شرایطش بوجود آید- باز هم صرفاً بطور خودبخودی انجام نمیگیرد بلکه مستلزم حداقل مبارزه توده ای از میان بردارنده آن میباشد.

گروههای "کمونیستی" ای که فکر میکنند به تنهایی یا با اتحاد با چند گروه مشابه دیگر باصطلاح یک تنه سرانجام خواهند توانست طبقه کارگر و توده های مردم را در جهت سرنگونی رژیم حاکم و انجام یک انقلاب اجتماعی و سپس با واسطه یا بی واسطه گذار به "سوسیالیسم" موردنظرشان هدایت و رهبری نموده و بالاخره موفق خواهند شد از چند جهت(که در گفته های تا کنونی من در این نوشته مستتر و در بعضی نوشته های سابق من بیان شده است) سخت دچار خطا و در توهم هستند و شاید هم از نظر فکری از جهت یا جهاتی اساساً در گذشته ها مثلاً حدود 100 یا 120 سال پیش درجامیزنند. و گذشته از اینکه اگر بفرض و فرضاً موفق شوند یک باصطلاح سوسیالیسم نیم بند- که قاعداً سرانجام بعنوان سوسیالیسم راستین و واقعی محکوم به شکست خواهد بود- را مستقر کنند که دراینصورت امکاناً دوباره بر اعتبار و پرستیژ و محبوبیت کمونیسم ضربه دیگری وارد خواهند نمود. امیدوارم این گفته های من موجب رنجش خاطرکسی نشود. (توضیح اینکه علل قاعداً محکوم به شکست بودن چنین سوسیالیسم نیم بند عبارتند از: ناکافی بودن بسیار زیاد میزان تکامل اقتصادی-اجتماعی کاپیتالیستی در جامعه کنونی ایران، ناکافی بودن بسیار زیاد میزان رشد و تکامل آگاهی کمونیستی طبقه کارگر در این جامعه، ناکافی بودن بسیار زیاد این میزان رشد و تکامل آگاهی کمونیستی در مورد همه یا عموم طبقات کارگردرکشورهای جهان و این میزان تکامل اقتصادی-اجتماعی کاپیتالیستی در اکثریت این کشورها و در مورد اکثریت بالای جمعیت دنیا ونه در مورد اقلیتی از آنها و از آن). در پایان میخواستم از آن پیشروان کارگری و کسانیکه خود را کمونیست یا انقلابی و ترقیخواه میدانند و عموم کارگرانی که این مقاله را میخوانند خواهش کنم که درصورتیکه با این راه حل راهبردی لاقابل دراساس آن موافق هستند سعی نمایند تا در راه تحقق آن بطور صحیح فعالیت کنند.

**حمید پویا ، 5 مرداد 1400**

**و قدری تکمیل شده در 17 هم همین ماه**